بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مختصری در نقد مقاله‌ی «پرستش اجباری»

**با مغالطات اسلام‌ستیزان بیشتر آشنا شویم...**

**تهیه‌شده در: «رد شبهات ملحدین»**

مختصری در نقد
مقاله‌ی «پرستش اجباری»

تهیه‌شده در: «رد شبهات ملحدین»



no-atheism.net | no_atheism | fb/islamway1434 | no_atheism | aparat/asteira



**بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدنا محمد وآله وصحبه أجمعین. أما بعد:**

در این نوشتار به شبهه‌ی دیگری از شبهات سخیف خداناباوران پاسخ می‌دهیم؛ شبهه در دو بخش ارائه شده و در حقیقت مجموعه‌ای از اشکالات و ایرادات مختلف است، بنابراین قسمت‌قسمت آن را عرض و سپس نقد می‌کنیم.

*"چرا الله مخلوقات خود را طوري خلق نکرد که به طور غير ارادي در اين هدف گام بردارند؟"*

**پاسخ:**

**اولاً.** در اینجا پاسخی کلی و عمومی می‌دهیم که برای تمامی «چرا»های ملحدین مفحم بوده و بحث را از همان ابتدا تمام می‌کند!

یک قاعده‌ی عقلی وجود دارد که می‌گوید: «عدم علم، علم به عدم نیست.» و مادامی که دلیل دیگری نباشد که ثابت کند «وجود مدلول مستلزم دلیل است»، این قاعده برقرار است.

شیخ الإسلام در توضیح و بیان این قاعده‌ی عقلی فرموده‌اند: «نداشتن علم به یک چیز، علم به نبودن آن چیز نیست و اگر آنان [یعنی کافران] آن چیز را ندانستند و به آن علم نداشتند، این برابر آن نیست که به عدم و نبودنش عالم باشند، و آن هم نیست که ندانستن آنان به معنای ندانستن غیر آنان باشد؛ بلکه آنان چنان هستند که خداوند فرموده است: {بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ}[1]»[2]

بنابراین اگر ما حکمت خداوند از انجام فعلی را نفهمیدیم، عقلاً نمی‌توان نتیجه گرفت که حکمتی در آن کار وجود نداشته است.

**ثانیاً.** اگر سخن در توانایی و قدرت الهی باشد، باید گفت که خداوند از خلق چنین عالمی ناتوان نبوده است، برای همین عالم ملائکه را به این شکل آفریده و آنان مانند بعضی از نوع انسان اهل تمرد و سرکشی نیستند و تنها به امر خداوند عمل می‌کنند. در قرآن کریم، در وصف ملائکه می‌خوانیم: { بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ - لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ}[3] و نیز آمده است: {لا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ}[4]

---

۱. یونس، آیه‌ی ۳۹: «بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است.»

۲. الرد علی المنطقیین، دار المعرفة، ص ۱۰۰

۳. الأنبیاء، آیات ۲۷-۲٦: «بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و خود به دستور او کار می‌کنند.»

٤. التحریم، آیه‌ی ٦: «از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند.»

بنابراین خداوند عالمی که مورد نظر معترض بوده را خلق کرده است، در نتیجه اشکال وارده ساقط می‌گردد.

**ثالثاً.** خداوند انسان را با اختیار و اراده‌ی آزاد آفریده و توانایی حرکت به سوی خیر یا شر را در نهاد او قرار داده، چنان‌که فرموده است: {فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا}[۵] و فرموده است: {إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا}[٦]

سید سابق در بیان معنای این آیه گفته است: «یعنی او را به راه حق و باطل، خیر و شر، و راستی و دروغ هدایت و ارشاد داده‌ایم، پس یا راه هدایت را برمی‌گزیند و شکرگزار می‌گردد، یا آن‌که راه کج را انتخاب کرده و ناسپاس می‌گردد... پس هر انسانی مسئول پاک‌سازی و اصلاح نفس خویش است تا به کمالی که برایش تعیین شده برسد؛ زیرا اصلاح، تزکیه و رشددادنش با علم نافع و عمل صالح، راه رستگاری و رستگاریش با رضایت الهی است، همان‌طور که اهمال آن، راهی به سوی زیان‌کاریست.»[۷]

چه اشکالی وارد می‌شود اگر خداوند موجودی مختار بیافریند تا هدایت یا گمراهی را با اختیار خود به دست آورده و در گرو اعمال خویش باشد؟!

*"وحي با عدالت الله ناسازگار است چرا الله بايد بين مخلوقات خود فرق بگذارد و تنها با عده معدودي از طريق وحي ارتباط برقرار كند و بقيه از اين نظر محروم باشند . آيا الله نمي توانست با قدرت خود همه مردم را هدايت كند تا بهتر به هدف خود نايل شود؟"*

**پاسخ:**

**اولاً.** آن‌چه که در قسمت قبلی گفتیم را مجدداً متذکر می‌شویم؛ اگر ما حکمت چیزی را ندانیم، عقلاً دلیل آن نمی‌شود که حکمتی وجود نداشته باشد، زیرا رابطه‌ای بین علم ما به یک چیز و وجود آن نیست.

**ثانیاً.** این شبهه حاصل تفکر و خردورزی خداناباوران عصر ما نیست و قبلاً به ذهن معاندین عهد رسول ﷺ نیز رسیده بود! خداوند می‌فرماید: {قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ}[۸] و این از جحد کافران خبر می‌دهد که اصل بعثت و نبوت را پذیرفته‌اند، و سپس در محلی دیگر مناقشه می‌کنند! از دو حالت خارج نیست که خداوند به گروهی از مردم یا تمام آن‌ها وحی

---

۵. الشمس، آیه‌ی ۸: «سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد.»
٦. الإنسان، آیه‌ی ۳: «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!»
۷. العقائد الإسلامیة، دار الکتاب العربي، ص ۱۰۲
۸. الأنعام، آیه‌ی ۱۲٤: «می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا اینکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود.»

می‌کند، پس وقتی عدم وحی بر فردی یا گروهی از مردم دانسته شد، حالت اول اثبات می‌گردد که همان حق است.

**ثالثاً.** نبوت، گزینش الهی است و هرکسی شایستگی حمل این مقام را ندارد؛ اگر چیزی باشد که چنین مانعی را رفع کند، لازمه‌اش عصمت تمامی بشر است که دیگر نهی از محرمات معنایی نخواهد داشت، و امر به واجبات و هرآنچه اجزاء امتحان و لوازم معاد هستند، معنای خود را از دست می‌دهند. همچنین این‌که بعضی از مردم اهل کفران و بعضی دیگر اهل سپاس‌گزاری باشند، عمل و حاصل اختیارشان است و اگر خداوند اصطفاء را میان هر دو انجام نداده، به دلیل معدوم‌بودن یکی از لوازم نبوت یعنی اهلیت آن است، و این ظلم خداوند به مخلوق نیست، ظلم مخلوق به خویشتن است.

**رابعاً.** نزول وحی بر یک انسان، نه از «حقوق» بلکه از «تکالیف» است و مقام نبوت دارای مشقت و سنگینیست و غالب مردم تاب حمل آن را ندارند، بنابراین نزول وحی بر گروهی از مردم و عدم نزولش بر غالب آن‌ها ابداً در معنای تبعیض نمی‌گنجد، زیرا نبوت از «حقوق» نیست.

**خامساً.** مطلوب نزول وحی نیست، عقیده و شریعت است که از مجرای وحی به ما می‌رسد. خداوند ایمان و عمل صالح را برای ما پسندیده، و کفر و عصیان را ناپسند دانسته[٩]، پس زمانی‌که دعوت به معروف و نهی از منکر با مبعوث‌گرداندن گروهی از مردم متحقق شود، چه نیازی به نزول وحی بر تمامی افراد بشر خواهد بود؟!

*"این چه خدايي است كه به پرستش محتاج است و تاب تحمل رغيب هم ندارد. دزدي، قتل، تجاوز به حقوق ديگران همه بخشيده خواهد شد. اما شرك بخشيده نخواهد شد."*

**پاسخ:** معترض معنای عبادت و پرستش را ندانسته و با کلمات آغشته به جهل و دشمنی عبارات فوق را نوشته، برای همین نه در مقدمات و نه در آن‌چه نتیجه گرفته، به حق اصابت نکرده است! شیخ الاسلام در تعریف «عبادت» فرموده است: «عبادت اسمی جامع برای هر چیزی از اقوال و اعمال باطنی و ظاهریست که خداوند دوست داشته و بدان رضایت دارد.»[١٠]

بنابراین نماز، زکات، روزه، راستگویی، ادای امانت، نیکی به والدین و همسایه، وفای به عهد و...، همگی مشمول معنای عبادت می‌گردند[١١] و نقیض این موارد با عبودیت و بندگی خداوند ناسازگار است! سرقت، قتل و تجاوز به حقوق مردم همگی با مفهوم عبودیت در تضاد هستند و خداوند از این امور در شریعتش نهی کرده، و آن‌چه وارد دایره‌ی «حق الناس» شود، بدون

---

٩. الحجرات، آیه‌ی ٤٩

١٠. العبودية، المكتب الإسلامي، ص ٤٤

١١. همان

بازگرداندن حق مظلوم، بخشیده نمی‌شود. پیامبر اکرم ﷺ در این باره فرموده‌اند: «در روز قیامت، حقوق را به صاحبانش خواهید پرداخت.»[۱۲] و در حدیثی فرمودند: «ظلم، تاریکی‌های روز قیامت است.»[۱۳] و در حدیثی دیگر آمده است: «مفلسِ امت من کسیست که در روز قیامت با نماز، روزه و زکات می‌آید، در حالی‌که این را دشنام داده، آن را متهم به زنا کرده و مال یکی دیگر را خورده و خون دیگری را ریخته و آن یکی را زده است. پس یکی‌یکی از حسناتش به این مظلومین داده می‌شود و اگر حسناتش قبل از ادای حقوق آن‌ها تمام شود، از گناهان مظلومین گرفته شده و بر دوش او گذاشته می‌شود، و سپس به آتش انداخته می‌شود!»[۱٤] و در حدیثی دیگر آمده است که تمام گناهان شهید، جز «دَین» آمرزیده می‌شود[۱٥] که اهمیت رعایت حق الناس را از دیدگاه اسلام نشان می‌دهد، همان‌طور که امام نووی شافعی در شرح خود بر صحیح مسلم فرموده‌اند: «در حدیث تأکید بر تمامی حقوق انسان‌هاست و آن‌که جهاد، شهادت و اعمال نیک دیگر، تنها حق اللّٰه را پوشانده و حقوق انسان‌ها را نمی‌پوشاند.»[۱٦] و حافظ ابن کثیر دمشقی نیز در تفسیرشان فرموده‌اند: «حقوق انسان‌ها با توبه ساقط نمی‌شود و لازم است ادا شود، و در این مسئله فرقی میان مقتول، کسی که از او سرقت یا چیزی از او غصب شده، یا قذف شده باشد و سایر حقوق انسان‌ها نیست، زیرا اجماع منعقد شده است که این موارد با توبه ساقط نمی‌شوند.»[۱۷]

بنابراین معترض بیهوده سخن گفته و اگر پیش از نوشتن این اعتراضات واهی و نشرش، آن را به عنوان پرسش عرضه می‌کرد و دیدگاه اسلام را شنید، برایش بهتر بود. باید دانست که از اصول مقرر اسلام آن است که خداوند به هیچ‌یک از بندگانش ظلم نمی‌کند، همان‌گونه که در کتابش فرموده است: ﴿وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾[۱۸] پس این نیز یک جواب عام و کلی برای تمامی شبهاتیست که در این موضوع وارد می‌شود.

---

۱۲. امام مسلم آن را در صحیح خود (رقم ۲۵۸۲) روایت کرده است: *«لتؤدن الحقوق إلى أهلها يوم القيامة.»*

۱۳. امام بخاری (رقم ۲٤٤۷) و امام مسلم (رقم ۲۵۷۹) آن را در صحیحین خود روایت کرده‌اند: *«الظلم ظلمات يوم القيامة.»*

۱٤. امام مسلم آن را در صحیح خود (رقم ۲۵۸۱) روایت کرده است: *«إن المفلس من أمتي يأتي يوم القيامة بصلاة، وصيام، وزكاة، ويأتي قد شتم هذا، وقذف هذا، وأكل مال هذا، وسفك دم هذا، وضرب هذا، فيعطى هذا من حسناته، وهذا من حسناته، فإن فنيت حسناته قبل أن يقضى ما عليه أخذ من خطاياهم فطرحت عليه، ثم طرح في النار.»*

۱٥. امام مسلم آن را در صحیحش (رقم ۱۸۸٦) آورده است: *«يغفر للشهيد كل ذنب إلا الدين.»*

۱٦. شرح النووي على مسلم، دار إحياء التراث العربي، ج ۱۳، ص ۲۹

۱۷. تفسير القرآن العظيم، دار الكتب العلمية، ج ۲، ص ۳۳٦

۱۸. الکهف، آیه‌ی ٤۹: «و پروردگارت به هیچ‌کس ظلم نمی‌کند.»

*"کسي مدعي ارتباط با اوست جنبه تقدس پيدا مي کند. او همه کاره است. دستور جهاد مي دهد. دستور کشتن مردم اهل کتاب مي دهد. دستور کشتن مشرکين ميدهد و به قولي از طرف الله در زمين فرمانروايي ميکند. اما بعضي اوقات بعضي از پيامبران نظير محمد و موسي مقام خود را از خدا بالاتر مي برند. مثلا در قرآن مي خوانيم که الله و فرشتگانش بر محمد درود مي فرستند، تو هم بر محمد درود بفرست."*

**پاسخ:**

**اولاً.** عقلاً به لزوم اطاعت از پیامبران اشکالی نیست، زیرا اگر اطاعت یک نبی واجب نباشد، بعثت بیهود خواهد بود؛ خداوند بنده‌ای را برمی‌گزیند تا راه سعادت را بر بندگان عرضه کند و بدکار و نیکوکار از هم جدا شوند، حال اگر اطاعت از پیامبران واجب نباشد، چه ارزشی برای اوامر و نواهی او باقی می‌ماند؟!! پس اشکال معترض مخالف عقل سلیم بوده و ابداً وارد نیست.

**ثانیاً.** معترض ندانسته که اسلام برای حکومت‌داری و امامت، ضوابط فقهی خاصی دارد که در کتب فقهی آمده است و بعضی از اهل علم مصنفاتی مخصوص احکام آن نوشته‌اند، پس اسلام برای آینده‌ی مسلمانان برنامه‌ای دارد و حکومت را مختص به پیامبر ﷺ ندانسته تا شبهه‌پرداز چنین اعتراضی کند!

**ثالثاً.** ندانستم که از کجای درود فرستادن بر پیامبر ﷺ برتری ایشان بر خداوند متعال ثابت می‌گردد؟! اگر درود فرستادن کسی بر کسی دیگر دال بر افضلیت دومی باشد، تناقض رخ می‌دهد؛ زیرا همواره گروهی از مردم بر گروهی دیگر درود می‌فرستند و با این حال باید همگی هم فاضل و هم مفضول باشند و این عقلاً محال و فاسد است!

ابتدا معنای درود را بیان کنیم: امام قرطبی در تفسیر آیه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾[19] فرموده است: «درود خداوند، رحمت و رضوان اوست، و درود ملائکه همان دعاء و استغفار آنان است.»[20] و حافظ ابن کثیر فرموده است: «مقصود از این آیه آن است که خداوند به بندگانش از جایگاه بنده و پیامبرش نزد خویش خبر داده، و آن‌که او را نزد فرشتگان مقرب مدح کرده و ملائکه نیز بر او درود می‌فرستند.»[21] و در صحیح بخاری به صورت معلق نقل شده که امام أبو العالیة فرمود: «درود خداوند، مدح پیامبر ﷺ نزد ملائکه است و درود ملائکه، دعاء می‌باشد.»[22]

---

١٩. الأحزاب، آیه‌ی ٥٦: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند.»
٢٠. تفسیر القرطبي، دار الكتب المصرية، ج ١٤، ص ٢٣٢
٢١. تفسیر القرآن العظیم، ج ٦، ص ٤٥٧
٢٢. صحیح البخاري، دار طوق النجاة، ج ٦، ص ١٢٠

حال باید دانست که خداوند در قرآن کریم بر انبیاء دیگرش و یا غیر انبیاء نیز درود فرستاده، برای مثال فرموده است: {هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ}[۲۳] و {أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ}[۲۴] و پیامبر ﷺ نیز بر یاران خود درود فرستاده‌اند[۲۵] با این حال احدی نگفته که منزلت صحابه از منزلت ایشان بالاتر است![۲۶]

جالب آن‌که از معترض بوی تعصب ملی برمی‌خیزد، و باید پاسخگو باشد که معنای این شعر فردوسی چیست و آیا فردوسی قائل به برتری مخلوق بر خالق بوده است؟

*ز یزدان و از ما بر آن کس درود  که تارش خرد باشد و داد پود*

*" در تورات مي خوانيم که وقتي قوم موسي گوساله طلا را پرستيدند الله خواست آنها را عذاب کند اما موسي از او خواست که از عذاب درگذرد و الله نيز پذيرفت يعني در اينجا موسي به خدا امر مي کند و خدا هم فرمانبرداري مي کند."*

**پاسخ:** این امر گفته نمی‌شود -اگرچه لفظاً در صیغه‌ی امر به کار برود- بلکه شفاعت است و شفاعت دلالت بر علو خداوند بر مخلوق دارد، زیرا اگر چنین نبود، مخلوق نیازی به شفاعت نداشت! علمای لغت میان «امر»، «سؤال» و «التماس» فرق قائل شده‌اند، و گفته‌اند: اگر طلب از بالاتر به پائین‌تر باشد امر است، و اگر از پائین‌تر به بالاتر باشد طلب است، و اگر در علو رتبه مساوی باشند، التماس نامیده می‌شود.[۲۷] شفاعت نیز ابداً دلالت بر علو رتبه‌ی آن‌که شفاعت می‌کند بر خداوند قادر و توانا ندارد، زیرا یکی از ارکان شفاعت، رضایت خود خداوند است، و بنده را توان آن نیست به خالق امر کند، زیرا امر و نهی خاص خداوند بوده و اوست که بنده را آفریده و می‌میراند.

*" حس قدرت طلبي در پيامبران آنقدر قوي بوده است که فرمانروايي بر ملل را نه تنها در زمان خويش مي خواستند بلکه مي خواستند پس از مرگ نيز بر شيوه زندگي مردم تاثير بگذارند و اين امر ميسر نبود به جز اينکه ادعاي پيامبري کنند."*

**پاسخ:** غالب اسلام‌ستیزان از روی هوای نفس و اتباع شهوات از اتباع دین دوری می‌کنند و بقای در این حال میسر نیست، مگر آن‌که وجدان و انصاف را در خود کشته، و جهل و عداوت را جایگزین آن سازند! اولی نزد تمامی مردمان جهان آن است که اگر قدرت و مال را خواستار شدند، آن را برای آبادانی دنیای خود بخواهند، و آن‌چه پس از مرگشان اتفاق بیفتد را مورد اهمیت قرار

---

۲۳. الأحزاب، آیه‌ی ۴۳: «اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد.»

۲۴. البقرة، آیه‌ی ۱۵۷: «بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه‌یافتگان خود ایشانند.»

۲۵. امام بخاری (٤١٦٦) و امام مسلم (۱۰۷۸) آن را در صحیحین خود آورده‌اند.

۲۶. بلکه مدعی آن کافر است.

۲۷. رفع النقاب عن تنقیح الشهاب، دار الکتب العلمیة، ج ۱، ص ١٦٤

نمی‌دهند، یا دست کم در اولویت قرار نمی‌دهند. معترض «نه تنها از علوم قرآنی و حدیثی بی‌بهره مانده است، بلکه برگی از سیره‌ی رسول خدا ﷺ را هم نخوانده و هیچ چیز از آن نمی‌داند! به تواتر رسیده است که رسول خدا ﷺ تا آخر حیات خود در سادگی تمام زندگی کردند و به چیزی از تجملات دنیایی نزدیک نشدند. اکنون مواردی را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم تا شیوه‌ی زندگی ایشان را بشناسند و زبان به ناحق در خصوص ایشان نگشایند:

**وضعیت خوراک پیامبر ﷺ و خانواده‌ی ایشان:**

۱. أبو هریره (رضی الله عنه) می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ در حالی از دنیا رفت که از نان جو سیر نشد.»[۲۸]

۲. أم المؤمنین عائشه (رضی الله عنها) می‌فرماید: «آل محمد ﷺ از زمان ورود به مدینه تا وفات ایشان، سه شب پشت سر هم از نان گندم سیر نشدند.»[۲۹]

۳. همچنین فرمودند: «پیامبر ﷺ زمانی وفات کرد که از آب و خرما سیر می‌شدیم.»[۳۰]

٤. و در خصوص زمان وفات ایشان نیز فرمودند: «رسول خدا ﷺ در حالی وفات کردند که زره ایشان نزد مردی یهودی در قبال سی صاع جو در گرو بود.»[۳۱]

۵. عمر بن الخطاب (رضی الله عنه) فرمودند: «رسول خدا ﷺ را دیدم که تمام روز از گرسنگی به خود می‌پیچید و خرمای خشک هم نمی‌یافت تا شکمش را با آن سیر کند.»[۳۲]

**وضعیت مسکن و پوشاک ایشان:**

۱. أبو موسی (رضی الله عنه) می‌فرماید: «بر رسول خدا ﷺ در خانه‌اش وارد شدم که بر تختی از حصیر خوابیده بود و اثر بافت‌های تخت بر پشت و پهلوی ایشان دیده می‌شد.»[۳۳]

---

۲۸. امام بخاری (رقم ٥٤١٤) آن را روایت کرده است: *«خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدنيا ولم يشبع من خبز الشعير.»*

۲۹. امام بخاری (رقم ٥٤١٦) و امام مسلم (رقم ۲۹۷۰) آن را روایت کرده‌اند: *«ما شبع آل محمد صلى الله عليه وسلم منذ قدم المدينة، من طعام البر ثلاث ليال تباعا، حتى قبض.»*

۳۰. امام بخاری (رقم ۵۳۸۳) و امام مسلم (رقم ۲۹۷۵) آن را روایت کرده‌اند: *«توفي النبي صلى الله عليه وسلم حين شبعنا من الأسودين: التمر والماء.»*

۳۱. امام بخاری (رقم ۲۹۱٦) آن را روایت کرده‌اند: *«توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم ودرعه مرهونة عند يهودي، بثلاثين صاعا من شعير.»*

۳۲. امام مسلم (رقم ۲۹۷۸) آن را روایت کرده است: *«لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يظل اليوم يلتوي، ما يجد دقلا يملأ به بطنه.»*

۳۳. امام مسلم (رقم ٢٤٩٨) و امام بخاری (رقم ٤٣٢٣) آن را روایت کرده‌اند: *«دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم في بيته على سرير مرمل وعليه فراش، قد أثر رمال السرير بظهره وجنبيه...»*

٢. أم المؤمنين عائشه (رضی اللّه عنها) می‌گويد: «فرش منزل رسول خدا ﷺ از پوست دباغی شده با حاشيه‌ای از ليف خرما بود.»[٣٤]

پس از آن‌که وضعيت زندگی و معيشت پيامبر اسلام ﷺ را بيان كرديم، بايد بگوييم كه ايشان چيزی هم به ارث نگذاشتند! بنابراين درآمدهايی كه معترض از آن‌ها سخن می‌گويد، نه سبب زندگی تجملی و شاهانه‌ی رسول خدا ﷺ شد، و نه به عنوان ارث به خاندان ايشان رسيد! عمرو بن حارث (رضی اللّه عنه) می‌فرمايد: «رسول خدا ﷺ هنگام وفات نه ديناری به جای گذاشت و نه درهمی، و نه غلامی و نه كنيزی و نه چيز ديگری، جز قاطر سفيدش و اسلحه‌اش و زمينی كه آن را هم صدقه كرده بود.»[٣٥]

دليل امر آن بود كه پيامبران همگی چنين بوده‌اند و ارثی به جای نگذاشته‌اند، بلكه هرچه از آنان باقی می‌ماند، در حكم صدقه وارد می‌شد. چنانكه از رسول اللّه ﷺ نقل شده است: «از ما ارث برده نمی‌شود و آن‌چه باقی می‌گذاريم صدقه است.»[٣٦]»[٣٧]

همچنين می‌گوييم كه در تاريخ بشر، پادشاهان قدرت‌طلب بسياری حكومت كردند و تشنه‌ی قدرت و ثروت بيشتری بودند؛ اگر راه ارضای شهوت قدرت ادعای نبوت است چنان‌كه مدعی مرقوم داشته، چرا اين پادشاهان تاريخ ادعای نبوت نكرده‌اند؟ اگر گفته شود كه آنان اهل صداقت بودند و برای همين ادعای نبوت نكرده‌اند، می‌گوييم كه پيامبر ﷺ نيز در ميان قوم خويش به امانت و صدق معروف و مشهور بوده، و همان‌طور كه خائنان تاريخ حكومت و قدرت را در دست گرفتند، می‌توانست صاحب قدرت شود، و ديگر نيازی به ادعای نبوت نبود! در نتيجه ادعای شبهه‌پرداز عقلاً ساقط است و ملازمتی ميان طلب قدرت و ادعای نبوت نيست، چه بسا كسی از طرق ديگر به قدرت بسياری دست يابد، بدون آن‌كه ادعای وحی و نبوت كند، اگرچه از بی‌اخلاق‌ترين مردمان باشد!

در نهايت اقرار ويل دورانت ما را كفايت است، آن‌جا كه می‌گويد: «با آن‌كه از غنيمت و منابع ديگر مال فراوان به دست او [يعنی پيامبر] می‌رسيد، برای خانواده‌ی خود بسيار كم خرج می‌كرد

---

٣٤. امام بخاری (رقم ٦٤٥٦) و امام مسلم (رقم ٢٠٨٢) آن را روايت كرده‌اند: *«كان فراش رسول اللّه صلى اللّه عليه وسلم من أدم، وحشوه من ليف.»*

٣٥. امام بخاری (رقم ٢٧٣٩) آن را روايت كرده است: *«ما ترك رسول اللّه صلى اللّه عليه وسلم عند موته درهما ولا دينارا ولا عبدا ولا أمة ولا شيئا، إلا بغلته البيضاء، وسلاحه وأرضا جعلها صدقة.»*

٣٦. امام بخاری (رقم ٦٧٢٧) و امام مسلم (رقم ١٧٥٨) آن را نقل كرده‌اند: *«لا نورث ما تركنا صدقة.»*

٣٧. رسالت جاويد، صص ٥٥-٥٤

و آنچه برای خودش تخصیص می‌داد از کم هم کم‌تر بود. قسمت اعظم مالی را که به دست او می‌رسید، صرف صدقات می‌کرد.»[۳۸]

*"یکی از نکاتی که در اینجا مبهم است که الله فقط کتاب تازینامه را از تحریف مصون داشت. مگر کتب یهود و مسیحیان گفتار خود او نبودند. چرا از آن کتب حفاظت نکرد که احتیاجي به بازگويي نباشد."*

**پاسخ:**

**اولاً.** معترض گمان کرده که قرآن بازگویی تورات و انجیل است، درحالی‌که شرائع به نسبت امت‌ها متغیر هستند و مانند اصول ایمانیات نیستند تا ثابت بمانند. خداوند متعال فرموده است: {لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا}[۳۹] و در سوره‌ی آل عمران آمده است: {وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ}[٤٠] و به صراحت نشان می‌دهد که شریعت مسیح (علیه السلام) مجرد بازگویی شریعت موسی (علیه السلام) نبوده است!

**ثانیاً.** شریعت مسیح و موسی (علیهما السلام) برای آن نبوده که تا قیامت پابرجا و قائم باشد، برای همین هیچ احتیاجی به حفظ آن‌دو مانند قرآن کریم نبوده و بعید نیست که خداوند این عدم حفظ را حجتی برای مسلمانان بر علیه اهل کتاب قرار داده باشد، و اگر کتاب‌های آنان نیز در دست‌شان محفوظ می‌ماند، اعتمادشان به شریعتشان دائمی بود و منسوخ‌شدنش را نمی‌پذیرفتند و در نتیجه به پیامبر اسلام ﷺ ایمان نمی‌آوردند. اما سرور ما محمد ﷺ آخرین انبیاء بوده و پیامبری پس از ایشان نمی‌آید[٤١]، بنابراین لازم است که عقیده و شریعت ایشان تا قیامت محفوظ باشد و دست تحریف و تبدیل به آن نرسد.

*" وقتي به فرآيند تحولات ديني مي نگريم به خوبي در مي يابيم كه پديده يكتا پرستي بيش از آنكه خيري براي بشريت داشته باشد بلاي بشريت بوده است چرا كه زماني كه مردم به بتهاي گوناگون اعتقاد داشتند مجبور بودند بتهاي ديگران را بپذيرند چون هر بت مظهر يكي از رازهاي كشف نشده طبيعت بود... آيا پذيرفتني نيست كه آنها را بكشي و آرامش آنها را بهم بزني كه بگويند الله يكي است؟"*

**پاسخ:**

---

۳۸. تاریخ تمدن، چاپخانه علمی و فرهنگی، ج ٤، ص ۲۲۱

۳۹. المائدة، آیه‌ی ٤٨: «برای هر یک از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم.»

٤٠. آل عمران، آیه‌ی ٥٠: «و [می‌گوید: «آمده‌ام تا] تورات را که پیش از من [نازل شده] است تصدیق کننده باشم، و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده، برای شما حلال کنم.»

٤١. احادیث مربوط به ختم نبوت متواتر معنوی بوده و افاده‌ی علم یقینی و ضروری می‌کند و اگر دلیلی از قرآن کریم برای ختم نبوت نبود، باز هم انکار ختم نبوت و اعتقاد به نبوت پیامبری پس از پیامبر ما ﷺ کفرآور می‌بود.

**اولاً.** معترض برگی از تاریخ عرب را نخوانده تا با جنگ‌هایشان آشنا باشد و بداند عرب پیش از بعثت پیامبر ﷺ دچار چه تشتت و دشمنی بوده، و گمان کرده آنان در صلح و آرامش می‌زیسته‌اند و توحیدِ اسلام بوده که صفوف منظمشان را متفرق ساخته است! باید به اشعاری که از شاعران جاهلی نقل شده و کتاب تاریخ‌پژوهان مراجعه کرد تا دید در ایام عرب چه رخدادهای تلخی به وقوع پیوسته، و این چه تأثیری بر ادب عرب جاهلی گذاشته است. زهیر بن أبی سلمی ضمن معلقه‌ی خویش می‌گوید:

*ومن لا يذد عن حوضه بسلاحه — يهدم ومن لا يظلم الناس يظلم*[٤٢]

و گفته شده است:

*فأما ترينا لا تزال دماؤنا — لدى واتر يسعى بها آخر الدهر*
*فإنا للحم السيف غير نكيرة — ونلحمه حينا وليس بذي نكر*[٤٣]

سموأل بن عادياء صاحب قبیله‌ی تیماء نیز گفته است:

*وإنا لقوم ما نرى القتل سبة — إذا ما رأته عامر وسلول*
*يقرب حب الموت آجالنا لنا — وتكرهه آجالهم فتطول*
*وما مات منا سيد حتف أنفه — ولا طل منا حيث كان قتيل*
*سيل على حد الظبات نفوسنا — وليست على غير الظبات تسيل*[٤٤]

قلقشندی بیان داشته که «جنگ‌هایی که در جاهلیت بین عرب واقع شد، از شمار بیرون است»[٤٥] و استاد احمد شوقی در این باره می‌نویسد: «شاید مهمترین چیزی که زندگی عرب جاهلی را متمیز می‌سازد، آن باشد که زندگی آن‌ها یک زندگی آمیخته با جنگ بود که بر خون‌ریزی

---

٤٢. الأمثال لابن سلام، دار المأمون للتراث، ص ١١٣: *«آن‌کس که با شمشیرش مدافع حریم خویش نباشد، نابود شده و هرکس به مردم ظلم نکند، خود مظلوم واقع می‌شود!»*

٤٣. شرح ديوان الحماسة للتبريزي، دار القلم، ص ٣٤١: *«خون‌های ما را پیوسته در حال جوشش و جریان می‌بینی، و خون‌خواهان تا پایان روزگار در گرفتن انتقام خون ما می‌کوشند! ما از این‌که طعمه‌ی شمشیرها شویم ابایی نداریم و آن را ناخوش نمی‌شماریم، چنان‌که خود نیز گاهی دیگران را طعمه‌ی شمشیرهایمان می‌کنیم و آن را خوش می‌داریم!»*

٤٤. همان، ص ٢٩: *«ما مردمی هستیم که کشته‌شدن را عار نمی‌دانیم، آن‌چنان‌که عامر و سلول آن را ننگ می‌شمردند؛ دوست‌داشتن مرگ اجل ما را نزدیک می‌سازد و ما با سرافرازی کشته می‌شویم، اما آنان به سبب ترس از مرگ عمر درازی می‌یابند. هیچ‌یک از بزرگان ما در بستر [به مرگ طبیعی] نمرده است، و خون هیچ‌یک از کشته‌شدگان به هدر نرفته است. خون ما تنها با لبه‌ی شمشیر بر میدان رزم می‌ریزد، و جز با شمشیر نمی‌ریزد!»*

٤٥. نهاية الأرب، دار الكتاب اللبنانين، ص ٤٥٧

قوام یافته بود، تا جایی که سنتی از سنت‌هایشان شد؛ آنان همواره قاتل و مقتول بودند، و از خونی فارغ نمی‌شدند، مگر به خون دیگری می‌رسیدند!»[٤٦]

استاد عبد العزیز سالم نیز می‌نویسد: «زندگی، جنگ در جنگ بود، خونی ریخته می‌شد و خونی دیگر جاری می‌گردید. خون را جز ریخته‌شدن خون دیگر آرام نمی‌بخشید. پیاپی کشته‌ها بود و انتقام...»[٤٧]

مستشرق مشهور، جان بی ناس نیز این مطلب را دریافته و می‌گوید: «چون [پیامبر] مشاهده می‌فرمود که چگونه رجال قریش بر سر منافع مذهبی و به عنوان تفاخر و مباهات عشایری با دیگران دائم به جنگ و جدال مشغولند، این معنا او را پسند نمی‌افتاد.»[٤٨] و می‌گوید: «هنگام حرب فجار... طوائف عرب به جان هم افتاده بودند و خونریزی بی‌رحمانه در حد کمال بود.»[٤٩]

**ثانیاً.** کلام معترض مانند آن است که فردی در حال نوشیدن آبی مسموم باشد و فردی دیگر بخواهد مانع شود، به او بگوییم: او را نهی نکن، ممکن است از نهی تو ناراحت و آزرده شود! روشن‌فکری و روحیه‌ی نقد باطل و خرافه‌ستیزی خداناباوران کجا رفته که اینجا شرک را تجویز کرده و به آن اعتراضی ندارند؟! اگر مسلمانی خدای یکتا را پرستش کند، فریاد آنان بلند می‌شود و دشنام و طعن و تشنیع بسیاری را روانه می‌کنند، اما اگر کسی صدها خدا را هم پرستش کند، اعتراضی به او ندارند!

**ثالثاً.** اسلام به این دشمنی‌های حاصل از تعصب و جاهلیت پایان داد، چنان‌که خداوند متعال فرموده است: {وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا}[٥٠]

مفسرین سلف که از لحاظ فاصله‌ی زمانی به عهد جاهلیت نزدیک بوده‌اند، در تفسیر این آیه سخنانی دارند که پرده از وضعیت تأسف‌انگیز ایام عرب جاهلی برمی‌دارد. برای مثال ربیع بن أنس در معنای {وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً} می‌گوید: «بعضی از شما بعضی دیگر را می‌کشت، و قوی شما، ضعیف شما را از بین می‌برد، تا آن‌که اسلام آمد و بین شما ألفت گذاشته و با هم برادرانه جمع شدید.»[٥١] و امام طبری می‌گوید که جنگ میان اوس و خزرج، صد

---

٤٦. تاریخ الأدب العربي العصر الجاهلي، دار المعارف، ص ٦٢

٤٧. تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صدری‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ٣٢٨

٤٨. تاریخ جامع ادیان، انتشارات پیروز، ص ٤٨٢

٤٩. همان، ص ٤٨٣

٥٠. آل عمران، آیه‌ی ١٠٣: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دلهای شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید.»

٥١. تفسیر الطبري، مؤسسة الرسالة، ج ٧، ص ٧٧

و بیست سال به طول انجامیده، و قول ابن اسحاق را به عنوان شاهد نقل می‌کند.[۵۲] همچنین در تفسیر ابن ابی حاتم آمده است از پیامبر ﷺ نقل شده است که به انصار فرمودند: «آیا گمراه نبودید و خدا به وسیله‌ی من شما را هدایت بخشید؟ و با هم دشمن نبودید و خداوند بین دل‌هایتان الفت قرار داد؟ انصار گفتند: آری ای رسول خدا.»[۵۳]

استاد عبدالعزیز سالم نیز در بیان این تغییر و تحول می‌گوید: «این روح جاهلی همچنان در دل عرب عصر جاهلیت پابرجا بود تا اینکه اسلام ظهور کرد و شعله‌های سرکش عصبیت اندکی فرونشست.»[۵٤]

*"عده اي مي گويند يك ميليارد مسلمان در جهان وجود دارد. بي دينان نمي توانند بگويند كه از يك ميليارد مسلمان بيشتر مي فهمند. بعضي ديگر سوال مي كنند چرا حافظ و سعدي مسلمان بودند. در جواب اينگونه افراد بايد بگويیم..."*

**پاسخ:** ما برای اثبات حقانیت اسلام و بطلان سایر ادیان به جمعیت مسلمانان استدلال نمی‌کنیم و گمان نمی‌کنم در یک کتاب کلامی و عقیدتی که مسلمانان در طول تاریخ نگاشته باشند، استدلال به جمعیت مذکور باشد، بنابراین معترض خود گفته و خود خندیده، و از سوی مسلمانان اعتراضی مطرح کرده و به آن پاسخ می‌دهد، بدون آن‌که این استدلال، استدلال علمای اسلام باشد!

آری، علمای اسلام از امثال این منتقدین بسیار عاقل‌تر و داناترند و اگر فرضاً می‌خواستند به آمار جمعیت برای بطلان بی‌دینی استناد کنند، جمعیت اهل ادیان (که یهود و نصاری را نیز شامل می‌شود) را در مقابل ملحدین ملاک قرار می‌دادند و به جمعیت مسلمانان بسنده نمی‌کردند! همچنین اگر ما کلام بزرگان تاریخ ایران را در مدح اسلام بیاوریم، از آن باب است که آنان اهل الحاد نبوده‌اند و ملحدین باید خود را از تاریخ این مرز و بوم جدا بدانند، و با خرافی و جاهل خواندن مسلمانان معاصر، این شاعران و دانشمندان بزرگ را نیز تجهیل کرده و دشنام دهند! اما ادعای بعدی شبهه‌پرداز آن است که:

*"اگر این ادعاي آنها صحيح است بنا بر اين آنها بايد بر اخلاقي بودن هم جنس گرايي صحه بگذارند. چرا كه سعدي در باب پنجم گلستان سعدي حكايت دهم آشكارا از ميل خود به جواني نيكو صورت سخن رانده..."*

---

۵۲. همان، صص ۷۸-۷۷

۵۳. تفسير ابن ابي حاتم، مكتبة نزار مصطفى الباز، ج ۳، ص ۷۲۵: *«أليس جئتكم ضلال فهداكم الله بي؟ وجئتكم أعداء فألف الله بين قلوبكم؟ قالوا: بلى يا رسول الله.»* وفي إسناده ضعف.

۵٤. تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۳۱٦

**پاسخ:** سعدی شیرازی سبک خاصی در ادبیات تعلیمی دارد، و «من» را تنها ضمیری متکلم وحده نمی‌داند که خود آن را بازیگر بوده و تجاربش را از طریق آن بازگوید! البته هرچه در اینجا برای سعدی باشد، برای جمع بسیاری از شعرای ایرانی وجود دارد و آن‌چه خود «اشارات» می‌نامند در اشعارشان بسیار است. آقای مرتضی مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» پیرامون این اشکالات گفته‌اند: «شاعران مسلمان عرفان‌مسلک، در مقابل متظاهران به مسلمانی و ریاکاران، اصطلاحات و تعبیرات خاصی دارند؛ هرجا که زهد و احیاناً مسلمانی را تخطئه می‌کنند، نظرشان به زاهدمآبی‌ها و مسلمان‌مآبی‌های دروغین است که در همه‌ی عصرها وجود داشته و دارد و همواره سد راه مسلمین بوده و هست. حتی شاعرانی که خود در لباس روحانیت بوده‌اند و به عالی‌ترین مقامات اجتهاد رسیده و در مسند شرع نشسته بوده‌اند مانند شیخ بهایی... و حاج ملا احمد نراقی و میرزا محمدتقی شیرازی و حاج میرزا حبیب رضوی خراسانی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی و علامه‌ی طباطبایی از این گونه تعبیرات دارند... این گویندگان کلماتی از قبیل: بت، ترسا، دیر، چلیپا (صلیب)، شطرنج، نرد و غیره نیز در اصطلاحات خویش فراوان آورده‌اند؛ پس لازم است این کلمات را نشانه‌ی علائق این گویندگان به بت‌پرستی و مسیحیت و قماربازی بدانیم؟!»[٥٥]

مثالش شعر هاتف اصفهانی است که در دیوان اشعارش می‌گوید:

*هاتف، ارباب معرفت که گهی — مست خوانندشان و گه هشیار*
*از می و جام و مطرب و ساقی — از مغ و دیر و شاهد و زنار*
*قصد ایشان نهفته اسراری است — که به ایما کنند گاه اظهار*
*پی بری به رازشان گر دانی — که همین است سر آن اسرار*

شمس‌الدین مغربی نیز پس از یازده بیت که کلماتی از «خرابات» و «بت» و «شراب» تا «ناله‌ی نی» «رخسار» و «گیسو» را ذکر کرده، می‌گوید:

*مشو زنهار از این گفتار در تاب — برو مقصود آن گفتار دریاب*
*مپیچ اندر سر و پای عبارت — اگر هستی ز ارباب اشارت*
*نظر را نغز کن تا نغز بینی — گذر از پوست کن تا مغز بینی*
*نظر گر بنداری از ظواهر — کجا گردی ز ارباب سرائر*

بنابراین اگرچه ما موافق روش اهل عرفان نیستیم و چنین اشارات و اسراری را باطل و نادرست می‌دانیم که خواننده‌ی غیرمطلع را به غلط انداخته و مطلع را نیز سودی نمی‌رساند، اما عدالت

---

٥٥. خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا، صص ٢٣٧-٢٣٦

اقتضا می‌کند که از آن‌چه حقیقتش را مراد نداشته‌اند، حقیقتش را در سیره و مسلک آنان قرار ندهیم، و این را بت‌پرست، نصرانی و دیگری را شراب‌خوار و اهل امردبازی نشناسانیم!

*"اگر شاعري ملاك راست يا درست است چرا اين اشعار را ملاك خود قرار نمي دهيد يا چرا گفتار بزرگاني چون زكرياي رازي را كه وحي و معجزه را نفي ميكرد ملاك خود قرار نمي دهيد."*

**پاسخ:** مجدداً تکرار می‌کنیم که ادله‌ی ما برای حقانیت اسلام و بطلان دیگر ادیان گفتار شاعران نیست و اگر به مسلمان‌بودن آنان و یا بعضاً مدح اسلام توسط مستشرقین استناد می‌شود، از باب دیگری است. همچنین باید گفت که انکار وحی و معجزه توسط محمد بن زکریای رازی صحت نداشته و از افترائات و ساخته و پرداخته‌ی دشمنان و بدخواهان او بوده است، و آشکار است که نمی‌توان از کلام خصم بر علیه او استشهاد کرد و حکم به خروج از اسلامش داد. اگر خداوند توفیق دهد، در آینده نوشتاری مخصوص بررسی شبهات اسلام‌ستیزان پیرامون الحاد رازی تهیه می‌کنیم و مخالفین ما اگر ادله‌ای دارند، در این مدت انتشار دهند تا هرچه هست را پاسخ دهیم، اگرچه طلب دلیل از اسلام‌ستیزان لجوج و بی‌اطلاع، مانند طلب آب گوارا از سراب خشک است!

**والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته**
**تهیه‌شده در: «رد شبهات ملحدین»**